

بررسی رویکردهای تاریخ‌نگاری ثعالبی

مجتبی خلیفه*

محمدحسن الهی زاده**، ستاره غفاری بیجار***

چکیده

در این مقاله ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ثعالبی در چهار زمینه‌ی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی بررسی می‌شود. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که ثعالبی در غررالخبار با رویکردی سیاست‌زده و در یتیمه‌الدهر به عنوان گونه‌ای نو از طبقات‌نگاری فرهنگی به نگارش تاریخ پرداخته است. ثعالبی تلاش کرده از روش نقلی فاصله بگیرد؛ ولی توجه به علایق مخاطبان مانع از ارائه‌ی تحلیلی فراگیر توسط وی شده است. انتقاد از منابع و مورخان شاخصه‌ای مهم در تاریخ‌نگاری ثعالبی محسوب می‌شود. از زاویه‌ی اعتقادی، تقدیرگرایی تأثیر بسزایی بر تاریخ او داشته و ثعالبی در برخورد با ادیان دیگر چهره‌ای از یک مورخ بی‌طرف را نشان داده است. با توجه به ماهیت موضوع مورد پژوهش، روش تحقیق تاریخی با رویکرد توصیفی - تحلیلی است.

کلیدواژه‌ها: ثعالبی، تاریخ‌نگاری، غررالخبار، یتیمه‌الدهر.

۱. مقدمه

در دوران حاکمیت غزنویان، به ویژه دوره‌ی نخستین حکومت آنها (حک: ۴۴۱-۳۵۱ ه.ق)، دیوانسالاری ایرانی - اسلامی به جایگاه برجسته‌ای دست یافت و دبیران بزرگی در این دیوانسالاری رشد کردند که از لحاظ فضل و دانش و هم چنین تدبیر امور کشور سرآمد بودند. ابونصر مشکان، میمندی، بیهقی و خواجه عبدالصمد شیرازی از جمله دبیران

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول)، mkhalifeh@birjand.ac.ir

** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بیرجند، mhelahizadeh@birjand.ac.ir

*** کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه بیرجند، setare.ghaffaribijar.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۲۹

برجسته ی غزنوی بودند. از آنجایی که از زمان سامانیان تاریخ نگاری ایرانی - اسلامی وارد مرحله ی جدیدی شده و با ادبیات پیوند یافته بود، دبیر- مورخان یا منشی - مورخان عرصه تاریخ نگاری را در اختیار گرفته بودند؛ از این رو شاید بتوان عصر غزنوی را عصر تثبیت تاریخ نگاری متأثر از ادبیات و برآمدن دبیر- مورخان برجسته دانست. دبیران برجسته ای چون: عتبی، ثعالبی، بیهقی و گردیزی، نمونه ی بارز نقش دبیر- مورخان در تثبیت تاریخ نگاری منشیانه در عصر غزنوی به شمار می آیند و حمایت امرای غزنوی از این نوع تاریخ نگاری کاملاً مشهود است.

ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری، از جمله دانشمندان برجسته و پرکار عصر غزنوی، یکی از نمونه های بارز تاریخ نگاری به شیوه ی دبیر- مورخان است. از وی آثار بسیاری برجای مانده است. در نوشته حاضر دو مورد از آثار ثعالبی یعنی *غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم و یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر* هر دو به عربی، تاریخ نگارانه تلقی شده و جهت بررسی ویژگی های تاریخ نگاری ثعالبی مورد بررسی قرار گرفته است. نخستین مورد تاریخ عمومی و مورد دوم به زعم نگارندگان طبقات نگاری محسوب می شود. پژوهش حاضر در پی پاسخ گویی به این پرسش است که رویکردهای اصلی ثعالبی در تاریخ نگاری چه بوده است؟ برای پاسخ به این سوال می توان تاریخ نگاری ثعالبی را در چهار حوزه تقسیم کرد: رویکرد فرهنگی، رویکرد سیاسی، رویکرد اعتقادی و رویکرد اجتماعی. به نظر می رسد دو رویکرد سیاسی و فرهنگی کالبد اصلی تاریخ نگاری وی را تشکیل می دهند و رویکردهای اجتماعی با توجه به مخاطبان مورخ در درجه ی دوم اهمیت قرار دارند.

درباره ی زندگی و آثار ثعالبی تحقیقات متنوعی در حوزه ی ادبیات عربی انجام شده است. از آن جایی که ثعالبی بیشتر به عنوان ادیبی برجسته شهرت یافته، همین امر جنبه ی تاریخ نگاری او را تحت الشعاع قرار داده است. دسته ی نخست پژوهش ها کتاب های تاریخ ادبیات عربی با دیدگاهی کلی هستند، که در بخشی کوتاه به ثعالبی پرداخته اند. مانند *تاریخ الادب العربی*، اثر بروکلیمان که تاکید اصلی نویسنده بر لغت شناسی ثعالبی است. دسته ی دیگر کتبی هستند که محققان اختصاصاً به ثعالبی و یا یکی از آثار او پرداخته اند. مانند تحقیقات جادر در کتابی با عنوان *ثعالبی: ناقل ادب و ادیب*، وی در این کتاب تلاش نموده تا چهره ی یک منتقد ادبی از ثعالبی به نمایش گذارد. در همین حوزه کتابی با عنوان *هنر جنگ نگار*^۱: *ابومنصور ثعالبی و یتیمه الدهر*، توسط *آرفالی*^۲ منتشر

شده است. نویسنده در این کتاب منحصراً بر یتیمه و تتمه‌ی آن متمرکز است و ساختار و بنیان این اثر، به عنوان گلچینی ادبی را بررسی می‌کند. دسته‌ی سوم پژوهش‌ها شامل مقالات دایرة‌المعارفی هستند. مقاله‌ی باسورث ذیل ابومنصور ثعالبی در دانشنامه‌ی اسلامی^۲، منبعی مناسب برای زندگی‌نامه‌ی ثعالبی محسوب می‌شود. همچنین مقاله‌ی آذرنوش و مساح در دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، به واکاوی شخصیت ادبی ثعالبی می‌پردازند و فهرستی از آثار وی را ارائه داده‌اند.

علاوه بر مقالات دانشنامه‌ای، پژوهش‌های بسیاری درباره‌ی آثار ثعالبی به ویژه در حوزه‌ی ادبیات نگاشته شده است. از این رو تنها دو مقاله‌ی مرتبط تاریخی را می‌توان نام برد. مقاله‌ی با عنوان تاریخ‌نگاری ثعالبی توسط اصغر قایدان نوشته شده است که بیشتر بر زندگی‌نامه، بررسی ممدوحان و شیوه‌ی نگارش ثعالبی تاکید دارد. قایدان تاریخ‌نگاری ثعالبی را ترکیبی از تاریخ و ادبیات می‌داند، به همین دلیل به گونه‌ای تاریخ ادبا و شعرا را در قالب کتاب یتیمه‌الدهر جمع کرده است. مقاله‌ی دوم پژوهش ارفالی به نام منابع ثعالبی در یتیمه‌الدهر و تتمه است. در این مقاله نویسنده کوشیده تا انواع منابع نوشتاری و شفاهی ثعالبی در یتیمه را بررسی و تحلیل کند.

۲. زمانه و زندگی ثعالبی

ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری، ادیب، مورخ و نویسنده‌ی پرکار و مشهور سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری است. او در ۳۵۰ ه.ق در نیشابور به دنیا آمد. کنیه‌ی او ابومنصور و مشهور به ثعالبی بود. جادر این گمان را مطرح می‌کند که شاید ثعالبی عرب نژاد بوده است، ولی دلایلی کافی و متقن برای نظر خود ارائه نمی‌دهد (جادر، ۱۹۹۱: ۲۰؛ ثعالبی، ۱۹۹۰ الف: ۵، مقدمه‌ی جادر). اما نام او با پسوند نیشابوری شهره است. به نظر می‌رسد او به خانواده‌ای کم‌بضاعت و ناشناخته در نیشابور تعلق داشته، زیرا در منابع به اصل و نسب وی اشاره نشده است و هم‌چنین آن گونه که از لقب وی برمی‌آید (ثعالبی به معنای فرآوری‌کننده و فروشنده‌ی پوست روباه) که گویای شغلش (یا شغل پدرش) بوده، می‌توان درک کرد که او ثروتی خانوادگی نداشته است. زمانه‌ای که ثعالبی در آن به دنیا آمد از بهترین و درخشان‌ترین دوران شکوفایی ادب، فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی بود. حکومت‌های متقارن این عصر چون سامانیان، آل

بویه، آل زیار، مامونیان خوارزم و در نهایت غزنویان هریک در این شکوفایی نقش تعیین کننده ای داشتند.

ثعالبی جوان پس از آن که دروس مقدماتی را پشت سر گذاشت و عربی را نیک آموخت، ابتدا به تعلیم و تربیت دانش آموزان پرداخت؛ سپس به خدمت خاندان میکال، که دودمان حاکم و از علمای مشهور نیشابور بودند، مشغول گشت و از کتابخانه ی این خاندان بهره ها برد. از این زمان مسیر زندگی اش تغییر کرد. او کتاب های فقه الغه و ثمارالقلوب خود را به *ابوالفضل میکالی*، از شخصیت های فاضل و برجسته ی خاندان میکالی (عتبی، ۲۰۰۴: ۲۴۷) که در آن زمان ریاست این خاندان را نیز بر عهده داشته، تقدیم کرده است. ثعالبی با ادبا و شعرای بزرگ معاصر خود، از جمله *ابوبکر خوارزمی* و *ابوالفتح بستی ارتباط صمیمانه* و نزدیکی داشت. ثعالبی سفرهایی نیز به شهرهای گرگان، غزنه، بخارا و اسفراین داشته است. او در این سفرها شرایط را به نفع خویش تغییر می داد و خود را به امیران نزدیک می کرد. در سفرش به گرگان کتاب *المنهج* را به نام *قابوس بن وشمگیر*، امیر زیاری، نوشت. پس از این *یتیمه الدهر* را در ۳۸۱ ه.ق نگاشت (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۸ مقدمه ی فضائی). در این دوره ثعالبی دیگر از شهرتی فراوان برخوردار بود و در بین نویسندگان برجسته دوره ی سلطان محمود غزنوی (حک: ۴۲۱-۳۶۱) از نام آوران رشته ی خاص ادبی به نام «علم المحاضره» محسوب می شده است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۷۷، مقدمه ی زوتنبرگ).

اهمیت ثعالبی در عهد غزنوی به حدی بوده که صاحب *دمیه التصیر* ثعالبی را جاحظ نیشابور می خواند و از او به عنوان کسی که دیگر مانند او نخواهد آمد یاد کرده است (باخرزی، ۱۹۹۳: ۹۶۶/۲۶). ابن کثیر نیز او را امام لغت و دارای تصانیف مفید در نظم و نثر معرفی می کند (ابن کثیر، ۱۹۹۹: ۶۷۲). هم چنین *ابن انباری* ثعالبی را ادیب و فاضلی بزرگ نامیده است (ابن انباری، ۱۹۸۵: ۲۶۵).

در *وفیات الاعیان* نیز از وی با عنوان رأس المؤلفین و امام المصنفین یاد شده است (ابن خلکان، ۱۹۷۸: ۱۷۸/۳). در میان این تعاریف نیکو درباره ی ثعالبی، *یاقوت* انتقاداتی از وی دارد. او ضمن بررسی آثار شخصی به نام *اسعد بن المهذب* کثرت کتاب های این ادیب و غیر مفید بودن آن ها را به آثار ثعالبی تشبیه کرده است (یاقوت، ۱۹۹۳: ۶۴۰). مهم ترین و شناخته شده ترین آثار ثعالبی عبارت اند از: *یتیمه الدهر* و *تمه ی آن*، فقه اللغه، التمثیل و المحاضره، *ثمار القلوب*، *غرر الاخبار* ملوک الفرس و *سیرهم*، *العجاز* و *الایجاز* و *لباب*

الآداب (ر.ک:ثعالبی، ۱۹۹۴: ۶-۱۵، مقدمه ی الجنان؛ 273-318: Orfali,2009). در باب زندگی شخصی ثعالبی اطلاعات دقیقی در دست نیست. او در ۴۲۹ه. ق درگذشت.

۳. دیدگاه و روش در تاریخ‌نگاری ثعالبی

پیش از پرداختن به ثعالبی باید نگاهی گذرا به تاریخ‌نگاری روزگار وی نمود. تا سده چهارم تاریخ‌نگاری اسلامی تحت سیطره ی محدثان قرار داشت و این امر در حاشیه ی یک نظام علمی بود. تاریخ حقیقتی را تولید نمی کرد، بلکه منعکس کننده ی آن حقیقت بود(رایسنس، ۱۳۸۹: ۳۱۸). این گونه تاریخ‌نگاری شامل مشخصه هایی چون:

۱. عدم ارتباط علی و معلولی میان اخبار و شیوه ی اسناد
۲. قصص ایام و بیان رنگارنگی رویدادها و نقل گرای
۳. آوردن شواهد شعری(روزنتال، ۱۳۶۶: ۸۱ و ۸۲)
۴. نخبه گرایی سیاسی و سیاست زدگی بود.

طی سده سوم تاریخ‌نگاری حدیث گرا دچار تغییراتی شد. مورخان به این نتیجه رسیدند که زمان برای استفاده از اسناد و سنت حدیثی به پایان رسیده است. لذا در سده چهارم تاریخ‌نگاری از خود چهره ی متفاوتی نشان داد. رشد و شکوفایی دیوانسالاری ایرانی - اسلامی در این تغییر نقش اساسی داشت. از آن پس به جای محدثان، منشیان و دیوانسالاران وظیفه ی نگارش تاریخ را برعهده گرفتند. این نسل جدید مورخان شیوه ی حدیثی را لغو نمودند و پیرو ذوق و قریحه ی زبانی خویش بودند و تلاش می کردند تا موضوعات جدیدی را در تاریخ‌نگاری، به عنوان فعالیتی معین، مطرح سازند. در فضای رقابتی این عصر هر دربار، با حمایت از مورخان یا دبیر-مورخان در جستجوی اعتباربخشی بیشتر به خویشان بودند و به نظر می رسد که بر سنت تاریخ‌نگاری تأثیر گذار بوده اند(رایسنس، ۱۳۸۹: ۱۷۳ و ۱۷۵). ثعالبی نیز وابسته به این دربارها بود.

ثعالبی در یتیمه الدهر دست به طبقات‌نگاری زده است. هر چند که در حوزه ی ادبیات عربی یتیمه را یک گلچین ادبی معرفی می کنند (Orfali,2016:XI). طبقات‌نگاری یا تراجم احوال شاخه ای از «سنت قدیمی» بود که معمولاً شرح حال گروه یا طبقه ای از افراد را در بر می گرفت(گیب، ۱۳۶۱: ۲۸). این گونه تاریخ‌نگاری که رایسنس آن را «نام‌نگاری» می‌نامد، همان گزارش حیات یک فرد از تولد تا مرگ است، با این تفاوت که بر

مجموعه‌ای از افراد اعضای گروه‌ها تاکید دارد و بر اساس عنصر زمانی شکل می‌گیرد (رابینسن، ۱۳۸۹: ۱۲۹). در یتیمه طبقه‌ی مورد نظر ادیبان و شعرا هستند و عنصر زمان قرن چهارم است. بر خلاف غرر الاخبار که پایه اصلی آن منابع مکتوب و به ویژه خدای نامه‌ها هستند، در یتیمه تکیه‌ی اساسی ثعالبی بر منابع شفاهی و دیداری خود اوست. به نظر می‌رسد ثعالبی به منابع شفاهی اعتماد بیشتری دارد. به گمان او ثقه بودن شخص راوی و وجود روایات مستقیم از شاهدان عینی بر راستی خبر کفایت می‌کند و همین امر در خواننده اطمینان حاصل می‌نماید. هر چند که در برخی اخبار نام راوی را حذف نموده و عبارت مجهول «و قال» را آورده است. این امر شناسایی منابع را با مشکل رو به رو می‌سازد (Orfali, 2013: 9-10).

ثعالبی در غرر الاخبار گاهی هر چند اندک به نقد منابع می‌پردازد، او از اختلافات در سال نگاری میان مورخان شکایت می‌کند و در جایی دیگر صحت روایت را رد می‌کند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۱ و ۵۲). در بعضی موارد خود نظر نهایی را می‌دهد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۳) ولی در برخی مواقع در نتیجه گیری سستی می‌ورزد و آن را رها نموده و تصمیم گیری را بر عهده‌ی خواننده می‌گذارد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۲) روشی که جامانده از سنت حدیثی است. ولی در مورد سلیمان بودن جمشید سکوت را می‌شکند: «حالات جمشید همسان سلیمان بوده در نیرو و قدرت و فرمان راندن بر جن و انس؛ گفته‌اند که همو سلیمان است. اما چه بسیار است تفاوت میان آن دو در دودمان، زمان و مکان» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۳). ثعالبی بار دیگر در ذکر اخبار سلسله‌ی اشکانی بر آشفتگی‌های روایات و تواریخ طبری، ابن خردادبه و شاهنامه (منصوری) انتقاد می‌نماید او به دو نقل قول متفاوت طبری اشاره می‌کند که وی یک بار نخستین پادشاه اشکانی را اشک بن اشکان و بار دیگر اقفور شاه معرفی کرده است؛ و عنوان می‌کند که خود را از این آشفتگی‌ها دور نگاه داشته و فقط اخباری را که مورد اعتمادش بوده ذکر خواهد کرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۵).

نکته‌ی مهم درباره‌ی دیدگاه تاریخ نگاری ثعالبی، نقد افسانه‌گرایی و عوام‌گرایی در تاریخ است. این امر در آغاز داستان‌های زال و سیمرغ و هفت خوان اسفندیار نمایان است جایی که می‌نویسد: «من درستی این داستان را بر گردن نمی‌گیرم، هر چند زبانزد همگان باشد». او می‌افزاید این داستان‌ها برای سرگرم کردن شاهان و برای لذت بردن بی‌خوابان مفید است و این دست خوارق عادات را جز برای پیامبران و معجزات ایشان

نمی‌پذیرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۵۲). در ادامه ی داستان اسفندیار و لشکرکشی به شهرهای ترکان از طریق هفت خوان، ثعالبی عقل‌گرایی خود را اثبات می‌کند: «این داستان تا پایانش بازمانده از داستان رستم است، که نه خود آن را پذیرا است و نه اندیشه ی درست». او علت آوردن این داستان‌ها را با وجود میل باطنی اش شهرت این گونه قصه‌ها و علاقه ی شدید مردم و پادشاهان به آن‌ها ذکر می‌کند و نشان می‌دهد که تا چه میزان تحت تاثیر مخاطبان قرار گرفته است. بنابراین به وضوح به نقد این داستان‌های عامیانه می‌پردازد و هدف خود را از اضافه کردن افسانه‌ها دلپذیر کردن متن عنوان می‌نماید (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۹۳). به نظر میثمی این گونه موضع‌گیری‌ها، برای اثبات این نکته بود که نوشته ی مورد نظر «هم‌جدی و هم‌عالمانه» است و نه صرفاً برای تطابق حوادث مذکور با واقعیت. همچنین منظور از این مباحث رفع تردیدها درباره ی شخص مورخ و نشان دهنده ی صلاحیت وی برای نگارش تاریخ است (میثمی، ۱۳۹۱: ۳۵۲).

مسأله ی دیگر در تاریخ‌نگاری ثعالبی تحلیل رویدادهای تاریخی است. برای بیان حوادث بزرگ تاریخ ایران مانند سقوط هخامنشیان و ساسانیان می‌توان نمونه‌هایی یافت. او در احوال دارای کهنتر (داریوش سوم) غیر مستقیم علت شکست از اسکندر را جوانی و بی‌تجربگی شاه و ظلم و نارضایتی مردم و فرماندهان سپاه می‌داند و این‌گونه شرح می‌دهد که دارا در جوانی به سر می‌برد و دچار لغزش و غفلت و سرمستی بود، او شیوه ی تکبر و ستم پیشه کرد و به قتل و آزار بی‌گناهان پرداخت. «دارا فرماندهان و مردم را از خود بیزار ساخت و به دیگر شاهان ارجی نمی‌نهاد» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۵۱). او دوباره در آغاز حکومت یزدگرد، جوانی شاه و نابسامانی حکومت و هرج و مرج در میان مردم و تفرقه میان ایشان را علل شکست ایرانیان می‌داند و پیروزی اعراب را جز به خاطر وجود اسلام نمی‌داند:

او [یزدگرد] شاه شد حالی که جوانی نارسیده بود و از دولت پارسیان جز رمقی نمانده بود، افکار پراکنده و مردم گروه‌گروه شده، کارها دستخوش نابسامانی گشته و دولت عرب به یمن پیغمبر اکرم کامگار و پرتو اسلام درخشان و وعده ی خداوندی که اسلام را بر همه برتری خواهد بخشید نمایان گشت (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۷۱).

ثعالبی به عنوان ادیب، عالم لغت‌شناس و تذکره‌نویس در روش تاریخ‌نگاری خود اذعان می‌کند که در نوشتن غرورالخبار شیوه ی منشیان را برگزیده که مورد پسند فرمانروایان باشد. زیرا که از پرگویی‌های خسته‌کننده و خلاصه‌نویسی بیهوده پرهیز کرده

است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲). به این ترتیب او از شیوه ی نقلی بازمانده از سنت حدیثی - اسنادی فاصله می گیرد و با متمایل شدن به حذف اسناد راه تاریخ نگاری دبیر- مورخان را می پیماید. به نظر رابینسون اسناد ابزاری برای نگارش تاریخ دوره محدود پیامبر بود، از این رو برای نگارش سایر موضوعات تاریخی کاربردی نداشت. علاوه بر این اسناد کامل، نیازمند استفاده از کاغذ زیادی بود و همچنین روش اسنادی می توانست «برای روایت مزاحمت ایجاد کند و مدام در روند به هم پیوسته ی مطالعه ی خواننده ایجاد وقفه کند» (رابینسون، ۱۳۹۲: ۱۸۲).

ثعالبی دیدگاه *جاحظ* (ف. ۲۵۵ ه.ق) را در مورد تاریخ می پذیرد. او تاریخ را علمی می داند که منجر به شناخت اخبار پیشینیان، دین و سنت، خیر و شر است. نگارش تاریخ فرصتی برای مورخ است تا آوازه اش به سرزمین های دیگر برسد و نامش در طول زمان ماندگار شود. حال اگر مورخ فقط مقلد دیگران باشد، او تاریخ نگار حقیقی نیست، زیرا تنها هدف او کسب درآمد از نگارش تاریخ خواهد بود (ثعالبی، ۱۳۸۷ الف: ۳۵-۳۷؛ ثعالبی، ۱۳۸۵: ۳۷-۳۵).

ثعالبی اهمیت خاصی برای تاریخ قائل بوده است. نشانه ی اصلی آن را می توان در سایر آثارش به ویژه *ثمار القلوب* یافت. وی در این کتاب موضوعات جالب و متنوعی را در قالب یک واژه نامه نگاشته است. هر کدام از این موضوعات مجموعه ای مفید از گزارش های تاریخی است (Bowen, 2013: 132). برای نمونه اخبار جمیله ی موصلیه خواهر ناصرالدوله حمدانی (حک: ۳۵۶-۳۲۴) و در نهایت خودکشی وی برای رهایی از عضدالدوله دیلمی را با جزئیات بیان می کند. شرح کامل اقدامات خیرخواهانه ی جمیله را در حج ۳۶۶ ه.ق ارائه می دهد: کمک به فقرا، آزاد کردن غلامان و کنیزان، تهیه ی ستور برای پیادگان و در راه ماندگان و بخشش ده هزار دینار به خانه ی کعبه (ثعالبی، ۱۳۷۶: ۳۵۹-۳۵۸). ثعالبی در *ثمار القلوب* در مواردی حتی به تحلیل تاریخی نیز می پردازد. مانند روایت او درباره ی کشته شدن متوکل عباسی (حک: ۲۴۷-۲۳۲)، به عقیده ی ثعالبی کشته شدن متوکل به دست ترکان، «شکافی در بدنه ی اسلام بود و سرآغاز فروریختن شکوه و تاریخ پس گرایی خلافت» (ثعالبی، ۱۳۷۶: ۴۷۶).

نکته ی قابل توجه در تاریخ نگاری ثعالبی به ویژه در تیمه، الحاقات هستند. اشعار، نامه ها و کتاب های شخصیت های ادبی با هدف نشان دادن نمونه ای از نظم و نثر آن ها اضافه شده است. و رای این هدف به نظر می رسد ثعالبی سعی دارد با انتخاب قطعات

خاص ادبی، به گونه‌ای به ادب‌نگاری (به مفهوم امروزی و وسیع‌تر تاریخ‌فرهنگی) بپردازد. نخست، اشعار «مناسبت» که در یتیمه زیاد به چشم می‌خورند. این اشعار مناسبتی سبب آشنایی خواننده با حوادث جاری و حقایق تاریخی می‌شود مانند نوروزیه ی مطرانی^۷ (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۱۶۵). دوم، اشعار هجو یا هجویات، که شاعران علیه یکدیگر سروده‌اند یا علیه خلیفه و امیر؛ مانند هجویات ابوبکر خوارزمی^۸ بر خلفا و اعتراض به فروختن القاب توسط ایشان از این دست هجویات است (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۲۶۴، ج ۴). سوم، نمونه‌ی نامه‌ها، به ویژه سلطانیات که برای درک اوضاع و روابط سیاسی و وضعیت دیوان‌ها مفیدند، به فراوانی دیده می‌شوند. مثال مناسب در این مورد را می‌توان در فصل ابواسحاق صابی یافت. ابتدا وضعیت دیوان در عصر عضدالدوله دیلمی (حک: ۳۷۲-۳۳۸) در پس زمینه‌ی زندگی و عملکرد صابی نمایان شده و بعداً برای نمونه، نامه‌نگاری‌های عزالدوله بختیار به امیر سبکتکین در غزنه بر آن افزوده شده است (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۲۹۰-۲۹۸، ج ۲). که منبع مهمی برای بررسی مناسبات غزنویان و آل بویه محسوب می‌شود. به عکس در غررالخبار، با وجود آنکه اثری جدی و مستند در تاریخ‌نگاری است، اشعار و متون الحاقی جز برای زینت بخشی به متن به کار نرفته‌اند به ویژه آن که ثعالبی به لذت بخش بودن تاریخش برای خواننده اهمیت می‌دهد و وی ادامه‌دهنده‌ی سنت افزودن شواهد شعری در تاریخ‌نگاری اسلامی است. در واقع الحاقات در غررالخبار بر خلاف یتیمه دارای ارزش تاریخی نیستند. به جز اشعار، ثعالبی در قسمت پایانی زندگی هر پادشاه، نکات و جملات پندآموزی منسوب به آن را می‌افزاید. جملاتی که در برخی از آثار دیگر او نیز مانند: *آداب الملوک*، *دررالحکم*، *لطائف المعارف* و *اللطیف و اللطائف* دیده می‌شود.

۴. با این اوصاف، تاریخ‌نگاری ثعالبی را می‌توان در قالب چهار رویکرد مورد بررسی قرار داد: رویکرد فرهنگی، رویکرد سیاسی، رویکرد اعتقادی و رویکرد اجتماعی، که در زیر به هر کدام از این موارد اشاره می‌شود.

۱.۴ رویکرد فرهنگی

رویکردهای فرهنگی ثعالبی در یتیمه‌ی او متبلور است؛ جایی که با غوطه‌ور شدن در آن می‌توان کاملاً فضای فرهنگ و ادب عربی را در اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی در قرن چهارم درک کرد (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۱۶۳). ثعالبی با بیان زندگی و آثار ادبا و شعرا، روابط

آن‌ها با یکدیگر، مدح و هجو، تاریخ ادبیات و فرهنگ را می‌نگارد. علاوه بر این می‌توان انواع موضوعات شعری را درک کرد موضوعاتی چون: سیاست، شوخی و هزل، شکوه از روزگار، اشعار وصفی، عشق و سرگرمی، اخوانیات، مکارم اخلاقی و شعر کتابی^۱. ثعالبی سه مرکز اصلی ادب پروری را متمایز می‌کند. ابتدا دربار دولت حمدانی، دربار آل بویه و سپس خراسان بزرگ و مشخصاً نیشابور و بخارا به عنوان تخت گاه سامانیان. این عصر مساوی با غلبه ی دبیران و منشیان بر ادبیات با تعدد وزیران ادیب و کاتبان شاعر توسط ثعالبی شاخص شده است. در واقع مورخ ابتدا زندگی نامه ای کوتاه از فرد مورد نظر ارائه می‌دهد. در این شرح حال او به دو مقوله اهمیت می‌دهد: نخست روابط ادیبان با دستگاه حکومتی و میزان توجه حاکمان به ادبیات و دوم روابط درونی ادیبان با یکدیگر و برگزاری مجالس. یتیمه تاثیر زیادی بر آثار پس از خویش در معرفی چهره و وضعیت فرهنگی به ویژه خاندان حمدانی گذاشته است (رحیمی، ۱۳۸۱: ۳۶). ستاره ی درخشان این خاندان در ادب پروی سیف الدوله (حک: ۳۵۶-۳۳۳ ه. ق) موسس حمدانیان حلب است. ثعالبی بی هیچ کم و کاستی به مدح سیف الدوله ی شاعر و ادیب می‌پردازد و دربارش را «قبله الامال» و «موسم الأدبا» می‌نامد (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۳۷ ج ۱). شخصیت مهم ادبی دیگر از این خاندان که ثعالبی بر آن تاکید دارد/بوفراس حمدانی، پسر عم سیف الدوله است که اشعار زیادی در قالب نامه میان آن دو رد و بدل شده است (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۵۷ ج ۱). از جمله بزرگترین شعرایی که مدتی در دربار حمدانی حضور داشت، ابوبکر خوارزمی است. شخصی که ثعالبی قسمتی از روایاتش را در باب خاندان حمدانی از وی نقل می‌کند. به طور کلی ثعالبی علاقه و ارادتی خاص به شعرای شام داشته و آنان را بر شاعران، به خصوص شاعران عراقی برتر می‌داند. او دلیل این برتری را در خلوص زبان عربی نزد اهالی شام عنوان می‌کند، زیرا آنان از «بلاد عجم» دورند. در حالی که زبان عربی در مناطق عراق و بین النهرین فصاحت و اصالت خود را از دست داده است (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۳۴-۳۳ ج ۱).

اما وضعیت فرهنگی آل بویه در یتیمه با محوریت صاحب ابن عباد بیان می‌شود. در واقع نیمه ی دوم قرن چهارم را می‌توان عصر صاحب نامید، زیرا شخصیت و آثار او حتی تا سال ها پس از مرگش بر ادبیات عرب در ایران سایه افکننده بود (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۱۶۷). ثعالبی چنان از فضل او در علم و ادب متحیر است که سخنی درخور وصف آن نمی‌یابد و پس از این انبوهی از شاعران و ادیبان را نام می‌برد که به خدمتش رسیدند و مدیحه یا

بعدها مرثیه ای برای او سروده بودند (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۲۲۵-۲۲۶ ج ۳). شخصیت مهم دیگر مورد توجه ثعالبی *ابواسحاق صابی* است که به عقیده ی ثعالبی بهترین نویسنده و بلیغ ترین مردم بوده است. ثعالبی معتقد است اگر صابی مسلمان بود عاقل ترین آن‌ها محسوب می‌شد (ثعالبی، ۱۳۸۷: ب: ۱۵۲). زمانی که صابی به اجبار کتاب *التاجی* را می‌نگاشت، چون از وی سوال شد که چه می‌کند؟ گفت: «ابطایل می‌نگارم و دروغ‌ها را به هم می‌دوزم». سخنی که پیامدهای سیاهی برای او داشت. هرچند عضدالدوله جانس را بخشید ولی اموالش مصادره شد (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۲۹۱ ج ۳).

داده های ثعالبی از غرب به شرق طبیعتاً سیر صعودی به خود می‌گیرند و جزئیات بیشتری در اختیار خواننده قرار می‌دهد. بخارا و نیشابور به عنوان دو قطب اصلی در شرق پر از شاعران و ادیبان و محفل‌های ادبی است. زمانی شخصی به نام ابوجعفر موسوی برای ثعالبی از پدرش نقل می‌کند که در بخارا ضیافتی ترتیب داده و تمامی فضلا و ادبا را گرد هم جمع کرده بود. در بزرگداشت این مجلس همین بس که پدر از فرزند می‌خواهد این واقعه را بنگارد تا در روزگاران جاودانه شود؛ از این رو وی نیز آن را برای ثعالبی بازگو می‌کند (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۱۵ ج ۴). این روایت نشان دهنده ی فضای پرحرارت و شورانگیز فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر در سده چهارم هجری است.

ثعالبی به ویژه در روایات شرقی خود بیشتر به نظم عربی پرداخته تا نثر؛ زیرا وی شعر عربی را برترین نوع ادبی می‌داند (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۲۵ ج ۱). جز به ندرت در شرح حال هیچ ادیبی نمونه ای از نثر او نیامده، با اینکه مؤلف تأکید دارد که شخص مورد نظر علاوه بر نظم در نثر نیز تبخّر داشته است. به نظر *ثامری* موسیقی شعر سبب ماندگاری آن در ذهن می‌شود، از این رو ثعالبی بیشتر اشعار را الحاق نموده است (ثامری، ۱۳۹۴: ۱۲۹). اما در حقیقت علت اصلی آن می‌تواند آغاز افول نثر عربی در سرزمین‌های شرقی باشد، زیرا از نیمه ی سده چهارم هجری فارسی نویسی به تدریج جایگزین نگارش به زبان عربی شد (بهار، ۱۳۷۳: ۱۶۸).

۲.۴ رویکرد سیاسی

نهاد سلطنت موضوع اصلی و تاثیر گذار رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری ثعالبی است. سلطنت‌گرایی وی عبارت است از اندیشه ی *ظلّ الهی* که بارها در آثارش بر آن تأکید می‌کند و در تاریخ‌نگاری این اندیشه را بازتاب می‌دهد. در نگاهی کلی کاربرد واژه ی ظل

الله در متون ایرانی و اسلامی متداول بوده است و به عنوان تعبیری رایج برای توجیه سلطنت به کار رفته است. ظل الله یا سایه ی خدا بودن در واقع مترادف با «قدسی بودن سلطنت» است. نویسندگان مسلمان برای مشروعیت بخشی به سلطان کمتر می توانستند از فره ایزدی استفاده کنند؛ از این رو «نیازمند ابزاری برای تداوم اطاعت مردم» بودند؛ یک راه حل برای پاسخ به این نیاز استفاده از مفهوم ظل الله بودن سلطان و تقدس نهاد سلطنت بود (طباطبایی فر، ۱۳۹۴: ۱۱۱ و ۱۱۲). ثعالبی نیز با همین هدف با استناد به آیات و روایات معتقد است که خداوند اطاعت از خود و رسولش را در راستای اطاعت حاکم و سلطان قرار داده است (ثعالبی، ۱۳۸۷ الف: ۲۴). وی خداوند را سپاس می گوید که شاهان را خلیفه ی خود در زمین قرار داد تا امور را در دست گیرند و مدافع دین و امت باشند (ثعالبی، ۱۹۹۰ ب: ۲۹). به باور ثعالبی دین جز به سلاطین پایدار نماند و جز با آنان دنیا سامان نگیرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱). از این رو سیاست و امور پادشاهی وجه غالب به ویژه در غررالخبار است. ثعالبی در غررالخبار ابراز می کند که *ابوالمظفر* بر وی تکلیف نمود تا «کتابی سودبخش و کافی از برجسته ترین اخبار شاهان و سرگذشت آنان، آیین ها و حکمت ها، تاریخ ها و سنت ها، دستورها، پیکارها، پیروزی ها و...» بنگارد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲).

سیر روایت ها در غررالخبار مانند شاهنامه ی فردوسی با اساطیر آغاز می شوند و در نهایت به روایات تاریخی دقیق تری ختم می شود. رویکردهای سیاسی دارای مشخصه های تکراری و عیان چون: زندگی شاهان، حکومت داری، شرح جنگ ها و عملکردها است. قهرمان تاریخ شخص شاه است و فقط نام ها و اعمال تغییر می کند. مانند این نمونه: دارای بزرگ (داریوش اول) همه ی شاهان را فرمانبردار خود کرد و بر آنان مالیات مقرر نمود. شهرهایی چون دارابگرد را ساخت و آتشکده ها را بر پا کرد. او نخستین کسی بود که سازمان نامه رسانی و چاپار و چاپارداری را تاسیس نمود (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۸-۲۴۹). به نظر می رسد در نگاه ثعالبی تاثیر گذارترین و مهم ترین شخصیت در تاریخ ایران باستان، اسکندر مقدونی است. آغاز داستان اسکندر، تولد او، روایات مربوط به ذوالقرنین، روابطش با دارای کهنتر (داریوش سوم)، سفرهای جنگی، عملکرد و شیوه ی پادشاهی و سرانجام مرگ او (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۵۰ به بعد) به تفصیل بیشتری بیان شده است.

به نظر ثعالبی یکی از زیان های مهمی که حمله ی اسکندر در پی داشت، تشکیل حکومت ملوک الطوائفی در ایران بود. او معتقد است که اسکندر به عمد مقدمات این امر را مهیا کرد. برای تباهی سرزمین ایران «اسکندر هیچ ترفندی را بهتر از آن ندانست که میان

حاکمان آن دوگانگی و اختلاف افکند، هر یک از لشکریانش را بر ناحیه ای پادشاه خواند و آنان را نیمه مستقل و خودکامه گذاشت (ثعالی، ۱۳۶۸: ۲۵۹). با مرگ اسکندر چنان شد که او می خواست. هر ولایتی یک حاکم داشت و «آیین شاهنشاهی» متروک شد (ثعالی، ۱۳۶۸: ۲۸۴). این تنها باری است که مورخ، اسکندر را چهره ای حیل‌گر که خواستار ویرانی کشور بوده، معرفی می کند؛ زیرا او برای مدتی سبب از بین رفتن فرّه و شاهنشاهی ایران شده بود.

در یتیمه نیز رویکرد سیاسی مشهود است. چنانکه ثعالی یتیمه‌الدهر را با زندگی یک امیر یعنی سیف الدوله می آغازد. مورخ در کنار زندگی هنری و نقش فرهنگی و ادب پرور خاندان حمدانی، به بررسی اجمالی تاریخ سیاسی این سلسله نیز پرداخته است. گزارش جنگ های سیف الدوله به عنوان محافظ حدود و ثغور جهان اسلام با رومیان، اخشیدیان و خوارج، ساخت قلعه در مرز با روم و روابط درون خانوادگی حمدانیان از این جمله است (ثعالی، ۱۹۸۳: ۴۶-۵۰). نکته ی دوم انعکاس مسائل دیوانی و اداری در محتوای یتیمه‌الدهر است. دیگر مانند غررالخبار، خواننده فقط با موضوعات نمایان سیاسی برخورد نمی کند. در یتیمه روابط پنهانی و دسیسه های دیوانسالاران بحث جدیدی است که وارد تاریخ نگاری ثعالی شده است. برای مثال درگیری های *ابو احمد ابن ابی بکر کاتب بر سر مقام وزارت و صاحب دیوانی با جیهانی و ابوالفضل بلعمی* وزیر امیر نصر بن احمد سامانی (حک: ۳۰۱-۳۰۱ ه.ق) است (ثعالی، ۱۹۸۳: ۷۴ ج ۴). پدر ابو احمد یعنی *ابوبکر بن حامد* در ابتدا کاتب امیر اسماعیل سامانی (حک: ۲۹۵-۲۷۹ ه.ق) بود. سپس در دوره ی امیر احمد بن اسماعیل (حک: ۳۰۱-۲۹۵) به مقام وزارت دست یافت. پس از ابوبکر، جیهانی بزرگ به وزارت منسوب شد. در حالی که ابو احمد ابن ابی بکر خود را محق این مقام می دانست (ثعالی، ۱۹۸۳: ۷۳ ج ۴).

۳.۴ رویکرد اجتماعی

رویکردهای اجتماعی به این معناست که مورخ تا چه میزان از مسائل سیاسی فاصله گرفته و به امور عوام توجه نشان داده است. بر این اساس این رویکردها طیف گسترده ای از اطلاعات هستند؛ از احوال اقتصادی جامعه تا ذکر فرهنگ و طبقات مردم می توانند شامل شوند. غررالخبار و یتیمه نیز حاوی برخی از این رویکردها هستند.

رویکردهای اجتماعی در تاریخ ثعالبی، تحت تاثیر روابط شاه با مردم قرار دارند. رضایت یا عدم رضایت عمومی از پادشاه، اعمال نیکوی حکام در حق مردم به ویژه در قحطی ها و بازسازی و بنای شهرها از این جمله موارد هستند. وقتی از ظلم ضحاک سخن می گوید و اینکه به دادخواهی مردم گوش فرامی داد؛ زمانی که پاسخ عدالت طلبی کاوه اهمیتی نداد مردم علیه وی شوریدند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۳-۲۷). منوچهر در روز تاجگذاری اش حقوق ملت را در سخنرانی خویش بیان می نماید. او امنیت و آسایش را حق مردم می داند و اضافه می کند که در هنگامه ی خشکسالی و قحطی وظیفه ی شاه یاری رساندن به آنان با اقداماتی چون کاهش مالیات و جبران زیان رعایا است. در ادامه ثعالبی می افزاید این منوچهر بود که بر هر دهستانی دهخدایی گماشت و مردم را به کشاورزی و دامداری تشویق نمود (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۵۰). ثعالبی پس از آن قحطی بزرگی که به روزگار حملات افراسیاب رخ داده است را شرح می دهد. با بی توجهی افراسیاب به حال مردم زندگی بر همگان سخت شد. بعداً با عقب نشینی افراسیاب و به سلطنت رسیدن زو، باران آمد و «بینویان به نوا رسیدند» و بهای کالاها ارزان شد و همچنین شاه مالیات هفت سال را بخشید (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۸۴-۹۲). سپس در نامه ای از مردم استخر به اردشیر (حک: ۲۴۱-۲۴۴م) می خوانیم که از بیچارگی و قحطی نزد شاه شکایت می کنند، در پاسخ اردشیر ساسانی با آنان مساعدت می کند و نیازشان را برطرف می سازد (همان: ۳۰۶). در زمان فیروز ساسانی (حک: ۴۸۴-۴۵۹م) هم خشکسالی روی داد که وی با ممنوع کردن احتکار و بخشودگی مالیاتی به مردم در جهت تامین غذا کمک کرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۷۲). ثعالبی در مورد شاهان ساسانی به ویژگی شهرسازی آنان توجه ویژه ای نشان می دهد. بنای شهرهای مختلف توسط اردشیر را برمی شمارد و در اقدامات شاپور شهرهای او مانند خره شاپور، فیروزشاپور، نیشابور و فر شاپور را نام می برد. پس از ساختن شهرها، شاپور دستور ساختن قنات ها و کوشک ها و بستن پل های بزرگ و کوچک را داد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۳۸).

ثعالبی به بیان طبقات اجتماعی و جایگاه هر طبقه نیز اهمیت نشان می دهد و به نظریه ی صابی در مورد طبقات معتقد است. به نظر صابی وقتی که اختلافات طبقاتی در بین مردم بالا می گیرد همگی به خوبی متحد می شوند و هر گروه و طبقه ای منزلت و جایگاه خویش را به دست می آورند و به کاری مشغول می شوند. کاستی ها را رفع می کنند و دستگیر یکدیگر می شوند. با وجود تفاوت های اجتماعی ناشی از کمبودها و فقر، با هم

برابر می‌شوند و با هم سازش می‌کنند. زیردستان به علت نیاز به مافوق مطیع فرمان ایشان می‌شوند و مافوق برای نیاز به خدمتگزاران به آن‌ها مهربانی می‌کند. این امر اقتضا می‌کند که در میان ایشان پادشاهی باشد که از سرزمین حمایت و دفاع کند و مردمی که جامعه با آن‌ها یکپارچه شود. هر گروه در جایگاه خویش قرار می‌گیرد و وظیفه‌ی هر طبقه را شرح می‌دهد. ساختار و نظم اجتماعی زمانی سامان می‌یابد که طبقات بالایی و پایینی با هم همکاری کنند (ثعالی، ۱۳۸۷: ب: ۱۵۲).

از این رو، مورخ گروه‌های اجتماعی در عصر جمشید را شرح می‌دهد که از آن جمله گروه لشکری که نگهبان کشور بودند، گروه دانشوران تن یعنی پزشکان و دانشوران دین یعنی روحانیون، گروه نویسندگان و شمارگان و در نهایت گروه بازرگانان و پیشه‌وران بوده‌اند. جمشید هر گروه را بر سر وظیفه‌ی خود گمارد و «هر رسته ناگزیر شد که در مرز خود بماند و از آن در نگذرد و پای از گلیم خویش فراتر نهد» (ثعالی، ۱۳۶۸: ۱۴). این گونه ثعالی ثبات و عدم امکان جابه‌جایی طبقاتی در جامعه‌ی ایران باستان را بیان می‌کند، امری که به نظر مخالفی با آن ندارد. او از زبان فریدون تقسیم‌بندی خدمتکاران و نوکران را چنین شرح می‌دهد: خدمتکاران شامل نان‌پز، آش‌پز، ساقی، فراش و خدمتگزار؛ نوکران که شامل دربان، صندوقدار، پیشکار، مهتر و نگهبان می‌شدند (ثعالی، ۱۳۶۸: ۳۴).

پس از این ثعالی ملاک احترام و منزلت اجتماعی را بررسی می‌کند. در عصر جمشید پایگاه‌های مردم بر سن بود هر کس عمر بیشتری داشت در جای برتر می‌نشست. در روزگار ضحاک الگوها متحول شدند و برتری اشخاص به ثروت و مالداری ایشان بود. در زمان فریدون برتری به مالداری و سابقه بود و در عهد منوچهر بزرگی بر اساس اصالت و قدمت شکل می‌گرفت. پس از آن به روزگار کیکاووس ملاک احترام بر خرد و حکمت و در زمان کیخسرو بر دیانت و عفت استوار بود. در مورد سایر پادشاهان برتری با شرافت ذاتی بود و در عصر انوشیروان مجموعه‌ای از همه‌ی این‌ها ملاک بودند (ثعالی، ۱۳۶۸: ۱۶). به نظر ثعالی، ملاک منزلت اجتماعی در طول زمان تغییر می‌کند و رابطه مستقیمی با خصایص شخصی شاه دارد، به عبارتی دیگر گویی جامعه بازتابی از ویژگی‌های مثبت یا منفی حکومت را نشان می‌دهد.

رویکردهای اجتماعی در تیمه را می‌توان در اشعار الحاقی یافت. مانند شعری تاثیرگذار از ابومحمد مطرانی درباره‌ی توصیف قحطی بخارا است. در این قحطی سخت در توصیفات مطرانی آشپزخانه‌ها و بازارها خالی گشت و هیچ خوراکی پیدا نمی‌شد. در

این تنگی همه درگیر بودند و گرفتاری ها شامل حال همه شد و جاه و مال ها از بین رفت (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۳۵ ج ۴).

به نظر ملک الشعراى بهار ثعالبی در بینش اجتماعى پیرو اندیشه ی شعوبیه بوده و تاریخ وی را در زمره ی کارهای این گروه برمی شمارد (بهار، ۱۳۷۳: ۱۵۰). ولی دلایلی در رد این نظریه می توان ارائه داد. نخست آن که تاریخ ثعالبی برای خاندان غزنوی ترک نژاد نگاشته شده است و غزنویان علاقه ای به تفکرات شعوبیه نداشتند و چنانکه خود بهار می نویسد آنان به همراه سلجوقیان وظیفه ی خود را در جهت نشر دین می دانستند و حمایتی از شعوبیه نکردند (بهار، ۱۳۷۳: ۱۵۰ و ۱۵۱). دوم در مورد علاقه ای است که ثعالبی به زبان عربی داشته و در مقدمه ی *فقه اللغه* تا بدانجا جلو رفته که می نویسد: «هر کس رسول را دوست بدارد عرب را دوست خواهد داشت و هر کس عرب را دوست بدارد عربی را دوست خواهد داشت... و اسلام بهترین دین و عرب بهترین امت و عربی بهترین زبان است» (ثعالبی، ۱۹۹۸: ۲۵). این گونه او عرب را برترین امتهای می داند و این با نظریه ی بنیادین شعوبیه که مبتنی بر عدم برتری عرب بر عجم است مغایرت دارد. دیگر آثار ثعالبی نیز دارای نمادهای عربی دوستی و فارسی گریزیست. او به عمد از فارسی پرهیز کرده و دشمنی خشمگینانه ای نسبت به زبان فارسی نشان داده است (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۲۰۶ و ۲۰۹). سوم این که اگر ثعالبی به سخنان و عباراتی از شاهان و حکمت ایرانی اشاره می کند، نه به خاطر نشان دادن برتری آن ها بلکه همانطور که خود در دیباچه اش اذعان می کند هدف وی پندآموزی است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴) و نه برای نشان دادن اندیشه ی شعوبیه.

۴.۴ رویکرد اعتقادی

زمانی که یک مورخ به نگارش تاریخ خود دست می زند، عوامل مختلفی می تواند در اندیشه و بینش وی تاثیرگذار باشد. بینش مورخ شیوه ی تاریخ نگاری وی را شکل می دهد. مهم ترین بینشی که می تواند در این امر دخیل باشد، اعتقادات مورخ است. چگونگی نگاه او به هستی، نظر مورخ در مورد مشیت الهی و نگرش دینی و تعصب مذهبی او و تاثیر این عوامل بر تاریخ نگاری، شاخص ترین موضوعاتی هستند که می توان در این رویکرد بررسی کرد.

نگاه هستی شناسانه ی ثعالبی در تاریخش در موضوعات ناپایداری دنیا، وحدانیت و فرمانروایی خداوند و هدفمندی خلقت پدیدار می گردد. او زمانی که مرگ یک پادشاه را

توصیف می‌کند، روایت‌های وی چنان است که گویی در حال بدرقه‌ی وی به سرای آخرت است. مانند روایت پایان کار اسکندر که با شعری زیبا از *ابوالعتاهیه* (ف. ۲۱۱. ه. ق) سخنش را به اتمام می‌رساند: «چون به شهر زور نزدیک شد رنج سفر این جهان و رنج سفری که به دنیای دیگر در پیش داشت با هم جمع آمدند» و در سخنانی که فیلسوفان بر تابوت اسکندر ابراز داشتند اضافه می‌کند:

هم اکنون دریافتی که زاده شده بودی از بهر مرگ و بنیاد نهادی از بهر ویرانی» و با نوشتن آن شعر نگاه تقدیرگرایانه‌ی خود را نیز بیان می‌کند: «برای مردن زاده شوید و برای خراب شدن پی افکنید که شما همگان را سرنوشت، گذاشتن و گذاشتن است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۷۸-۲۸۲).

شاید مهم‌ترین تاثیر اعتقادات بر تاریخ‌نگاری ثعالبی در باور او به مشیت الهی و تقدیرگرایی نمود پیدا می‌کند. او علت اصلی هر پدیده‌ای را به مانند هر مسلمان معتقد هم عصرش خواست خداوند و دست سرنوشت می‌داند. چون دارای بزرگ پس از مادرش همای بر تخت نشست می‌گوید: «دادگر داد صاحب حق بداد و کار را به جای خویش نهاد» و زمانی که اسکندر جانشین فیلیپ شد گفت: «زمانه به عهد خود درباره‌ی او وفا کرد و او را با کوشایی به آن جا رسانید، که سرنوشت او بود» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۷-۲۵۰). این بینش در داستان شاپور ذوالاکتاف نیز نمایانگر است. در وصف حملات شاپور بر اعراب می‌گوید:

چون دست قضا و قدر بر آنان فلاکت و نگون بختی آورد». و در ادامه ثعالبی برخورد پیرزن با شاپور را روایت می‌کند که او را از کیفری سخت در آینده با خبر می‌سازد و از کشتار بیشتر تازیان برحذر می‌دارد و شاپور دست از عمل خود کشید زیرا «که شنیده بود با ظهور پیامبر انتقام عرب وزیدن خواهد گرفت و بر پارسیان به نام پیامبر پیروز خواهند شد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۳۳-۳۳۴).

پس از این دوباره ثعالبی دست سرنوشت را عامل اشتباهات شاپور می‌داند و درباره‌ی رفتن او به روم این گونه اظهار نظر می‌کند: «قضا چشم جهانبین و بینشش را بپوشانید و بر بادپای غرورش بنشانید و کوبه‌ی در سرای تیره روزی‌ها را بجنابانید و خویشتن را در برابر دندان تیز بدآمدها افکنند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۳۵).

وضعیت فکری نیشابور معاصر حیات ثعالبی، بر اعتقادات وی تاثیرگذار بوده است. نیشابور با آن که مأوای تشیع بود؛ ولی در پایان قرن چهارم، شافعیان این شهر تحت تاثیر کلام اشعری قرار گرفتند و این مکتب از این شهر گسترش یافت. این تحولات فکری با دعوت دو عالم عالی مقام اشعری ابوبکر بن فورک (ف. ۴۰۶ ه.ق) و ابواسحاق اسفراینی (ف. ۴۱۸ ه.ق) برای تدریس به نیشابور، آغاز شد (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۵۶). مهم ترین اصل کلام اشعری در رابطه با جبر و مخالفت با اختیار انسان است. بی گمان این کلام در اندیشه ی ثعالبی رسوخ کرده و نمود تقدیرگرایی در تاریخ نگاری وی تشدید شده است.

تعصبات مذهبی چندان جایگاهی در تاریخ نگاری ثعالبی ندارد. شاهد اصلی این ادعا می توان در برخورد مورخ با زرتشت و دین او یافت. او بی طرفانه درباره داستان زندگی زرتشت و اعمال و احکام دین وی سخن می گوید. ثعالبی روایات طبری از قول ابن کلبی را بیان می کند که منفی و ضد زرتشتی هستند. در ادامه روایات مثبت در این موضوع را از ابن خردادبه می آورد. او با بیان روایات متعدد بی طرفی خود را نشان می دهد و بدون اینکه تفسیر خود را ارائه دهد و درستی هر یک از روایت ها را ذکر کند، در پایان فقط خدا را شکر می کند که مسلمان است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۶۷). مورخ سعی داشته خود را از تعصبات مذهبی زمانه اش دور نگه دارد و از تبعات اظهار نظر در این باره مصون باشد، لذا از جانبداری خودداری کرده است. زمانی که بهرام گور به آذربایجان رفت تا در آتشکده ی آذرگشنسب به دعا مشغول شود، ثعالبی می گوید او رفت «تا به نیایش پرورگار پردازد» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۶۰). این گونه ثعالبی نشان می دهد که به توحیدی بودن دین زرتشت معتقد است. هر چند که ثعالبی زرتشت را دوپهلو معرفی می کند، اما به سختی بر مانی و مزدک می تازد. او می گوید که مانی نخستین فردی بوده که الحاد و زندقه را به وجود آورده است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۱۹). ثعالبی تحت تاثیر منابع قرار گرفته است، زیرا اطلاعات پیرامون این مباحث به ویژه در مورد مانی توسط مخالفانش نگاشته شده و مورخ جز این اخبار خصمانه، اطلاعات دیگری در دست نداشته است.

نشانه ی دیگر بر عدم تعصب و غرض ورزی مذهبی ثعالبی در برخورد او با شیعیان نمایان است. ثعالبی در برخورد با افرادی چون ابوالبرکات علی بن الحسین علوی بهترین تعبيرات را در مدح و وصف وی به کار می برد و می نویسد: «دریای ادب و بهار کرامت، بزرگ نیشابور، شیخ علویان و نیکوترین حسینیان و رهبر شیعیان است» (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۸۱ ج ۵). درباره ی سید مرتضی چنین می نگارد: «الشریف المرتضی ابوالقاسم علی بن

الحسین الموسوی النقیب ایده الله تعالی، او برادر رضی ابوالحسن می باشد و امروز زعامت در بغداد به او منتقل شده است. در بزرگواری، ادب و فضل شهره است و دارای شعرهایی سخت نیکوست» (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۶۹ ج ۵).

۵. نتیجه‌گیری

در تاریخ‌نگاری ثعالبی، مورخ از سنت حدیثی - اسلامی اسلاف خود فاصله گرفته است. او به شیوه‌ی دبیران سلسله‌ی اقوال و اسناد را حذف نموده و ادبیات را به خدمت تاریخ گرفته است تا متن تاریخی برای مخاطبان جذابیت بیشتری داشته باشد؛ مانند افزودن اشعار مختلف در پایان هر روایت. تاریخ او پیشرفته‌تر است زیرا او افسانه‌ها و خوارق عادات را با اعترافی تحسین برانگیز نفی می‌کند و آن‌ها را فقط برای دلپذیری می‌افزاید، زیرا که عام و خاص مشتاق این گونه داستان‌ها هستند. او حقیقت تاریخی را فدای رضایت مخاطبانش نموده، و این گونه تاثیر مخاطب بر تاریخ‌نگاری را نشان می‌دهد.

رویکردهای اصلی ثعالبی در تاریخ‌نگاری عبارت است از سیاست با بینشی سلطنت‌گرایانه بازمانده از تفکرات ایرانی که در غررالخبار انعکاس یافته است و رویکرد فرهنگی در یتیمه‌الدهر که دبیران در آن نقش پررنگ تری ایفاء می‌کنند. او در یتیمه سیاست و فرهنگ را از راه ادبیات به هم پیوند می‌دهد. از نظر ثعالبی این افراد مهم و نخبگان سیاسی بودند که تاریخ را می‌ساختند؛ بنابراین کمبود رویکرد اجتماعی در تاریخ‌نگاری ثعالبی دیده می‌شود. در حالی که در میان مورخان قرون نخستین اسلامی چون مسعودی و یعقوبی این رویکرد پررنگ‌تر است.

او بیشتر به انتقاد از منابع و مورخان پیشین پرداخته و کورکورانه راه آن‌ها را نپیموده و روایاتشان را به چالش کشیده است و این عمل شاخص‌ترین ویژگی تاریخ‌نگاری اوست. به علاوه در نگارش یتیمه ارجاعات وی به روایات شفاهی و شاهدان عینی است، زیرا به نظر وی بر صحت خبر اعتماد بیشتری حاصل می‌شده است. ثعالبی در ذکر تبیین و تحلیل‌های تاریخی تقریباً عملکرد ضعیفی دارد. شاید به ندرت به تبیین دست زده باشد، ولی نمی‌توان روش تاریخ‌نگاری او را نقلی یا روایی صرف دانست. از زاویه‌ی اعتقادی، تقدیرگرایی تاثیر بیشتری در تاریخ‌نویسی ثعالبی داشته و او در پایان هر روایت این عقیده‌ی خود را نمایان می‌سازد. عقیده‌ای که یکی از دلایل نپرداختن مورخ به تبیین و تعلیل نیز می‌باشد و خدا عامل حرکت تاریخ است. ثعالبی در نگارش تاریخ خود تعصب

مذهبی ندارد، شاید گاهی ارادت خود را به اسلام نشان می دهد، ولی این امر سبب محکوم کردن ادیان دیگر نمی شود.

پی نوشتها

1. Anthologist

2. Orfali

3. EI²

۴. علم المحاضرة: معلومات و یادداشته شده ها و سخن های موافق حال و حکایات سلف مناسب مقام یعنی علم تواریخ (دهخدا، ذیل «محاضرات»).

5. Prosopography

۶. نوروزیه ی مطرانی با این مطلع:

قد أتاک النیروز و هو بعید
مرُّ من قبله قریباً رسیل

(ر.ک: ثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۳۴، ج ۴).

۷. هجویات خوارزمی با این مطلع:

مالی رأیت بنی العباس قد فتحو
من الکنی و من الألقاب ابواباً

(ر.ک: ثعالبی، ۱۹۸۳: ۲۶۴، ج ۴).

۸. نوعی از شعر در این دوره پدید آمده که ثعالبی آن را کتابی می نامد؛ که احتمالاً منظور از آن اشعار تعلیمی متکلفانه است (ثامری، ۱۳۹۴: ۱۲۰).

کتابنامه

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۷)، چالش میان فارسی و عربی، تهران: نشر نی، چ ۲.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۶۷)، «ثعالبی، ابو منصور» در دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ابن انباری، کمال الدین (۱۹۸۵)، *نزهة الباء فی طبقات الادباء*، ابراهیم سامرائی، اردن - الزرقاء: مکتبة المنار.
- ابن خلکان، ابی العباس (۱۹۷۸)، *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- ابن کثیر، عماد الدین ابی الفداء (۱۹۹۹)، *البدایة و النهایة*، عبدالله بن عبدالمحسن التركي، بیجا: دارالهجر.
- باخرزی، علی بن حسن (۱۹۹۳)، *دمیة القصر*، محمد تونجی، بیروت: دار الجیل.
- بروکلمان، کارل (۱۹۸۳)، تاریخ الادب العربی، عبدالحلیم نجار، قاهره: دارالمعارف.

- بهار، محمد تقی (۱۳۷۳)، سبک شناسی، ج اول، تهران: امیر کبیر.
- ثامری، احسان ذنون (۱۳۹۴)، *حیات علمی در روزگار سامانیان*، جمال اشرفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ثعالی، ابو منصور (۱۹۹۰)، الف، دیوان، محمود عبدالله الجادر، بغداد: آفاق عربیه.
- ثعالی، ابو منصور (۱۹۹۰)، ب، *آداب الملوک*، جلیل العطیه، بیروت: دارالغرب اسلامی.
- ثعالی، ابو منصور (۱۹۹۴)، *خاص النخاص*، مامون بن محبی الدین الجنان، بیروت: دارالکتب علمیه.
- ثعالی، ابو منصور (۱۳۳۸)، *غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*، محمد فضائلی، تهران: نقره.
- ثعالی، ابو منصور (۱۹۹۸)، *فقه اللغة و سر العربیه*، خالد فهمی، قاهره: مکتبه الخانجی.
- ثعالی، ابو منصور (۱۹۸۳)، *یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر*، محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب علمیه.
- ثعالی، ابو منصور (۱۳۸۵)، *تحسین و تعبیح*، محمد بن ابی بکر بن علی ساوی، عارف احمد زغول، تهران: میراث مکتوب.
- ثعالی، ابو منصور (۱۳۸۷)، الف، *البواقیت فی بعض المواقیب فی مدح الشیء و ذمه در گران سنگ های ادب*، محمد باقر حسینی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ثعالی، ابو منصور (۱۳۸۷)، ب، *تحفه الوزراء در گران سنگ های ادب*، محمد باقر حسینی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ثعالی، ابو منصور (۱۳۷۶)، *ثمار القلوب*، رضا انزایی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- الجادر، محمد عبدالله (۱۹۹۱)، *الثعالی: ناقد و ادیب*، بیروت: دار النضال.
- حموی، یاقوت (۱۹۹۳)، *معجم الادباء*، احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- رابینسن، چیس اف (۱۳۸۹)، *تاریخ نگاری اسلامی*، مصطفی سبحانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- رابینسون، چیس اف (۱۳۹۲)، *تاریخ نگاری اسلامی*، محسن الویری، تهران: سمت.
- رحیمی، عبدالرفیع (۱۳۸۱)، «جایگاه تاریخی - فرهنگی خاندان حمدانی در یتیمه الدهر ثعالی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۶۵، صص ۳۶-۳۸.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶)، *تاریخ نگاری در اسلام*، اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس رضوی، چ ۲.
- سمعانی، ابی سعد عبدالکریم (۱۹۸۰)، *الانساب*، عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، قاهره: مکتبه ابن تیمیه.
- عتبی، ابی نصر محمد بن عبدالجبار (۲۰۰۴)، *الیمینی*، احسان ذنون الثامری، بیروت: دارالطلیعه.
- طباطبایی فر، محسن (۱۳۹۴)، *نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه*، تهران: نشر نی.
- قایدان، اصغر (۱۳۸۱)، «تاریخ نگاری ثعالی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۵۸ و ۵۹، صص ۵۹ تا ۶۶.
- گیب، ه. آر. (۱۳۶۱)، «تطور تاریخ نگاری در اسلام» در *تاریخ نگاری در اسلام*، یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- لغت نامه ی دهخدا.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۷)، *فرقه های اسلامی*، ابو القاسم سرّی، تهران: اساطیر.

۱۳۰ جستارهای تاریخی، سال نهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷

میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱)، تاریخ نگاری فارسی، محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی.

Bosworth, C.E., "al Tha'alibi. Abu Mansur" in *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition.

Bowen.Savant,Sarah,(2013),*The New Muslims of Post-Conquest Iran: Tradition,Memory and Conversion*,Cambridge University Press.

Orfali,Bilal,(2009),"The works of Abu Mansur al Tha'alibi" (273-318).*Journal of Arabic Literature*.

Orfali,Bilal,(2016),The Anthologist's art: Abu Mansur al Tha'alibi and his Yatimat al dahr,Leiden: Brill.

Orfali,Bilal,(2013),"The Sources of al Tha'alibi in Yatimat al Dahr and Tatimmat al Yatima" .Middle Eastern Literatures.

